

آن چهار ساعت لعنتی

درباره «دوستی» و «آریان» با پیام صالحی و علی پهلوان

تصور می‌کنم آنچه «آریان» را تا حالا سراغ ننگه داشته، رابطه دوستانه بین اعضای گروه است. این رابطه دوستانه چه مشکلاتی دارد؟

علی: خوشتر از آن می‌خواهش بدانم! دوستی ما در درس هم برپایان داشته است؟

علی: دوستی خیلی جاها کار را پیش می‌برد اما خیلی جاها هم مانع از ایجاد می‌کند. خیلی وقت‌ها اگر از کانال حرفه‌ای واردشوی راحت تری. این مساله فقط به موسیقی یا مثلاً گروهی مثل آریان مربوط نمی‌شود. من در کار دیگری هم که دارم گاهی با این مشکل مواجه می‌شوم. اما با این حال فکر می‌کنم پودش از نودوشن بهتر است. گروه ننگه داشتن در ایران خیلی سخت است آن هم در جمع هنرمندان. من همیشه به شوخی می‌گویم هنرمندان مثل آرایشگرها هستند.

چطور؟

علی: وقتی آرایشگر از عووض می‌کنی، اولین حرفی که از آرایشگر جدید می‌شنوی یک جمله طعنه آمیز است که می‌پرسد: «موهات رو کی زده؟» هیچکدامشان همدیگر را قبول ندارند. یکی از خوبی‌های آریان این بود که تولد همه اعضایش همزمان بود. هیچ کس سر دیگری منتهی ندارد که من جلوتر بودم و مهمتر بودم. همه هم سطح بودیم. این دوست‌ها با هم آمدند بالا و رابطه دوستانه شان توانست گروه را کنار هم نگه دارد. این دوستی ما را جلو برد اما گاهی هم دشمنان را بست.

چه جاهایی دشمنان را می‌بست؟

علی: مثلاً سر دیر آمدن‌ها. فرضاً قرار می‌گذاریم بچه‌ها فلان ساعت فلان جا. بعد همه می‌آیند ولی می‌بینیم یکی دو نفر نیامده‌اند. حالا بنشین، حالا بنشین... بعد از یک ساعت می‌آیند. همه عصبانی می‌شوند اما همین که طرف می‌آید می‌خواهند بگویند آقا چرا دیر آمدی همه یاد دوستی‌هاشان با او می‌افتند و همه چیز فراموش می‌شود.

و اگر دوست‌ها را می‌بست؟

پیام: برخورد می‌کردیم. می‌گفتیم تو را دوست داریم ولی تو برنامہ ما را به هم می‌زنی. خداحافظ.

علی: حالا مجبوریم فقط گاهی جریمه مالی کنیم.

واقعاً این کار را می‌کنید؟

علی: آره می‌کنیم ولی خیلی وقت‌ها پیش آمده که همان موقع دیده ایم طرف مشکل مالی پیدا کرده و باز دوستی‌ها باعث شده این کار را نکنیم.

با کدام شکل راحت‌ترید، با این دوستی یا شکل حرفه‌ای؟

پیام: این دوستی خیلی ارزشمند و کمیاب است اما کلاً من دسیسلیپن را توی کار خیلی بیشتر دوست دارم.

بدون دسیسلیپن کار گروهی پیش نمی‌رود. دوستی پیش از حد در کار باعث کدورت می‌شود و این کدورت در نهایت به ضرر همان دوستی تمام می‌شود. دوستی سرچای خود اما گاهی باید فراموشش کرد و فقط به نظم فکر کرد.

می‌توانید یک مدل خیلی بدبهد که اولی که اولی با کی دوست شد و بعد چه کسی اضافه شد؟

پیام: فکر می‌کنم داستان به دوستانه آمدن آریان را خیلی‌ها می‌دانند.

آره، ولی داستانشان را نمی‌خواهم. فقط اسم ببرید. اولی کی بود و بعد کی و بعد کی...؟

پیام: اول من و علی بودیم. بعد زاده، بعد سیامک آمد. بعد می‌خواستیم شهرور را بیاوریم که گرفتار بود اما خواهرش و دختر خانه هایش، شراره، سحر و سانا آمدند. بزرگ‌سرخاله من آمد که گریه من را درآورد تا آمد چون خیلی بازیگوش بود. بعد سیامک دوستش بنیف، را آورد. بعد امیرحسین آمد که بیس می‌زد و خیلی هم بداخلاق بود ولی جزو مضمین ما محل شد.

آخر سر به هم پیوستیم. همه آنها سوالشان این بود که «می‌شود یا نمی‌شود؟»

سؤال درستی بود. اما چی شد که شد؟

علی: ما در خیلی از مقاطع کاری به این نتیجه رسیدیم که دیگر نمی‌شود. اما همیشه اتفاقی افتاد که دیدیم شد. مخصوصاً وقتی ارشاد کار ما را کرد. بعد همیشه پیام را می‌فرستادیم جلو چون اعتماد به نفس اش از همه بیشتر بود. مدتها دنبال مجوز بودیم.

برای آلبوم یا کنسرت؟

پیام: آلبوم شوخی می‌کنی؟ اصلاً تو که دشمنان هم نبود. دنبال مجوز کنسرت بودیم یک کنسرت حداکثر دو سست سیصد نفری. ولی مجوز نمی‌دادند.

نفری: ولی مجوز بالاخره مجوز شوهرها را گرفت و رقیتم تالار وحدت - که در واقع برپیمان تالار وحشت بود - رقیتم تست بدبهدی و ردیمان کردند.

چرا؟

علی: به نظرشان خنده دار می‌آمدیم. اینکه سه تا دختر دارند می‌خوانند چیپ بود. توی دلشان می‌گفتند اینها هم دلشان خوش است. در واقع خودمان هم به این نتیجه رسیدیم بدبهدی که دلمان خوش است.

پس بالاخره چی شد که شد؟

علی: مجوز آلبوم آمد و گفت بچه‌ها یک جایی توی قوم پیدا کرده ام که یک کنسرت برگزار می‌کنند. ما می‌توانیم این برنامه‌ها را دو سه تا کار کنیم. پول هم دهنده فقط بلت می‌دهند، یک جایی می‌دهند که بخوایم و غذا هم می‌دهند. دسته جمعی تصمیم می‌گیریم.

گفتیم لافل یکبار هم که شده برویم روی صحنه. رقیتم قسم آنجا هم لحظه آخر گفتیم نمی‌توانید بخوانید.

پیام: علی گفت بی خیال شو، یا برگردیم. من گفتم یک دقیقه صبر کن.

علی: یک دقیقه اش شد چهار ساعت. قرار بود ساعت هشت روی صحنه برویم و وقتی گفتند نه، پیام افتاد دنبال این وان که مجوزش را بگیرد. ساعت دوازده بالاخره اجازه دادند.

من با خودم می‌گفتم خدایا، یعنی می‌شود ما زودتر زمین و من بروم بخوانم؟

پس بالاخره اجرا کردید؟

علی: آره، اینجایش را گوش کن. رقیتم روی صحنه و اجرا کردیم و اجرا افتد خوب بود که مردم بلند شدند و دست زدند. برای هیچ کس این کار را نکرده بودند. اما توی آسمان ما بودیم دیگر. یک عده اصلاً آمدند و امشاً رفتند. ما می‌گفتیم که تا کار ما تمام نشده بودیم بدبهدی حالا باید مثل آدم معروف‌ها امضا می‌دادیم. خیلی باحال بودیم.

شش سال است از تولد گروه آریان می‌گذرد و این گروه هنوز از هم نپاشیده! نگویند این چه جمله‌ای است که مقدمه گفت و گویا با آن آغاز می‌کنی. از هم نپاشیدن گروه‌ها در ایران آنقدر نادر است که وقتی چند نفر شش سال کنار هم روی صحنه می‌ایستند و مسائلی مثل شهرت و پول باعث اختلافشان نمی‌شود، آدم تعجب می‌کند.

برای گفت و گو درباره دوستی شاید «علی پهلوان» و «پیام صالحی» سوره‌های بدی نباشند. آنها می‌توانند درباره اینکه این دوستی در آریان چگونه شکل گرفته و ادامه پیدا کرده صحبت کنند.

این نخستین گفت و گو دو نفره در این صفحه است. در جلسه گفت و گو می‌تواند درباره اینکه این دوستی در آریان چگونه شکل گرفته و چه پور مدتی بر نامه‌های آریان نیز حضور داشته. حرف‌های او حاوی نکات مهمی در باره شکل گیری آریان بود که به خاطر کمبود جا ترجمه دادیم حرف‌هایش را در فرصت دیگری به صورت مستقل به چاپ برسانیم.

اگر مایل به تماس یا بچه‌های آریان هستید، می‌توانید به سایت www.arianmusic.com سرزنید.

منصور ضابطیان
zabetian@gmail.com



می‌گویند: دوستی خیلی جاها کارشان را پیش برده اما خیلی جاها هم مانع ایجاد کرده است

کنسرت کوچک توی یک شهر برت بود و در شهرپور ۷۹ فروپوش ترین آلبوم همه این سالها را تولید کرده بودید. آیا بیشتر از آن بودی فرقی داشت؟

علی: نه... نه... دوستی ما در چند مرحله می‌توانست خراب بشود. یکی در مراحل اول که ما مدت زمان زیادی کار می‌کردیم و هیچ کاری نمی‌توانستیم از پیش بپوشیم. فضا مساعد بود که هر کدام از ما برود و بگویند من نیستم. اما جالب بود که ما هیچ پیش‌فرضی نمی‌کردیم. اما همه سر وقت می‌آمدند سر تمرین و با انرژی کار می‌کردیم. خطرات تری در مرحله وقتی بود که به پول هم رسیدیم. حالا هر کسی می‌توانست بگوید منم بیشتر است و پول بیشتری دارم...

تو که هیچ کس حرفی نزد... باور نمی‌کنم. یک جمله معروف هست که می‌گویند وقتی پول می‌آید وسط، مذهب همه آدمها یکی می‌شود.

پیام: نه، اتفاقاً بحثش پیش آمد.

علی: خب، چی کار کردی؟

علی: نخستینم، همه ما حرف هایلان را زدیم. هر کس حرف کرده بود، وقت با گفت و گو یک مدل رسیدیم. البته با توجه به کارهایی که کرده بودیم، دستم‌ها سر به فلک می‌زد اما اینجای باز دوستی‌ها می‌بیند. اوهم فیلم را دیده بود و قرار شد از نزدیک اجرای ما ببیند. رفتیم وسط خانه پیام آمد و بند و بند و بند و برسیم و پول‌ها را از کار ما خوشش آمد. این اتفاق زمستان ۷۸ افتاد و ما فروردین ۷۹ اولین کنسرت رسمی ما را برگزار کردیم.

مجوز چه شد؟

علی: مجوز را گرفتیم.

چه چیزی؟ آنها که مخالف بودند...

پیام و علی: (می‌خندند) این را از من سخن رجب پور پرسیم! علی: توی برداهم چندتایی کنسرت دادیم و شهرپور ۷۹ در عین تالیاری اولین آلبوم بیرون آمد و همان روزهای اول را کرد. رانکشت.

شهرپور ۷۸ هیچ چی نبودید. توی روایها اینها فقط یک

تأثیرگذاران بر گروه آریان

نگاهشان به دنیا و موسیقی تأثیر گذاشته و باعث شده آنها به عنوان یک گروه بر گروه آریان تأثیر داشته‌اند. اما اینها هم تأثیرگذاران بر گروه آریان نیستند. هر کسی که به چه در کارشان ریخته‌اند، بهترین تأثیر را در پیشرفت گروه آریان است. این حسن از درون شان جوینده، چیزی نبود که به زور بخواد به مخاطب تلقین شود. مخاطب همان ادامه پیدا کند.

ما هم می‌شوند که درون بچه‌ها می‌گذرد.

پشتکار

اگر پشتکار تک بچه‌ها نبود، همان روزهای اول از هم پاشیده بودیم. ما سختی را بین تولد تا موفق شدن‌مان طی کردیم. این به واسطه پشتکاری بود که امیدواریم همچنان ادامه پیدا کند.

علی: مهمترین ویژگی بیتل این بود که اولین بودند. ما هم بعد از انقلاب اولین گروه پاپ بودیم و اولین گروه مستقل در تاریخ موسیقی پاپ ایران. شاید این اولین واژه اشتراکات باشد.

مختلط بودنشان آهنگه بود یا اتفاقی؟

پیام: ما در شرایط اولیه که همه چیز را با احتیاط انجام می‌دادیم ولی من خیلی احتیاط کار نمی‌نیتیم. خیلی توصیه می‌کردند این کار را نکنید اما ما ادامه دادیم. اگر یکی بگوید بیز می‌رود به اول، من دوست دارم بله ششم را نگاه کنم. احساس می‌کردم باید توی این کارها که حضور داشته باشم. صدای این خانم‌ها بخشی از شناسنامه کاری ما شده است. حذف کردنشان امکانپذیر نیست.

توی این مسیر چندساله هیچ وقت هیچ کدامتان به آن یکی گفته‌اید: «دیدی...»

علی: آره، بارها. مهمترینش توی همان اولین کنسرت‌مان در قسم بود. من تأکید و خسته بودم اما پیام گفت درشتش می‌کنم. اصلاً فکر نمی‌کردیم بتواند آنها را راضی کند که اجازه دهند کارهایمان را اجرا کنیم. وقتی سالن به خاطر ما ایستاد، پیام گفت دیدی گفتیم، بادم می‌آید وقتی سالن ۷۷ در دو خدمت می‌کردیم و هم را پیدا کرده بودیم بالای دفترچه خاطرات من نوشت: «مطمئن هستم روزی روی صحنه با هم کنسرت خواهیم داد - بهمن ۷۷» این جمله را هنوز دارم. چند ماه از پایان خدمت‌مان گذشته بود، شادمهر عقیلی اولین آلبومش را داد. من یک روز داشتیم ترانه «بی‌تابی» را گوش می‌دادم...

بی‌تابی؟

علی: آره، اگر آفتاب تو چشات لونه کنه...
آهان... خب، بعد چی شد؟

علی: یاد کارهای خودمان افتادم. رنگ زدم به پیام. خوش و بش کردیم، گفتیم آن جمله را یادت هست؟ گفت: آره، می‌خواهی شروع کنیم و شروع کردیم. بعدها گفت: دیدی گفتیم... حالا معروف شده‌اید، محبوب شده‌اید... نمی‌دانم، می‌گویند پولدار شده‌اید... حسرت آن روزها را نمی‌خورید؟

علی: نه، بچه‌ها عوض نشده‌اند، برای همین موردی برای حسرت خوردن وجود ندارد.

اما بعضی‌ها رفته‌اند...

علی: فقط دو نفر. آنها هم دلگیر نبوده‌اند. مسیر زندگیشان عوض شده. رفته‌اند دنبال کار دیگری. امیر حسین از ایران رفت و رضا هم رفت توی سینما و اینقدر سببش زیاد شد که دیگر نتوانست برای آریان وقت بگذارد. یعنی این طور نیست که بگویند مثلاً پیام صالحی پنج سال پیش از پیام صالحی الان بهتر است. من به پیام صالحی کار ندارم، من به آریان کار دارم.

حالا خوشحالیم که خیلی از این سختی‌ها را پشت سر گذاشته‌ایم و رفته‌ایم. من خودم حاضر نیستم آریان پنج سال پیش را دوباره تجربه کنم... خیلی سختی کشیدیم. باور نمی‌کنی چقدر، ولی سختی کشیدیم.

توی زندگی معمولی تان هم همین جور هستی؟ بیشتر علی حرف می‌زند و پیام نگاه می‌کند؟

علی: پیام کار حرف است و بیشتر اعلام عمل. همه کارهای اجرایی روای کلوش اوست. مخصوصاً وقتی جمع باشد که حرف می‌زند، درست برعکس من. حتی خیلی از مصاحبه‌ها را من می‌کنم و او زبان او حرف می‌زند.

آخر حالا دیگر بچه‌های آریان یک نگاه مشترک پیدا کرده‌اند. به راحتی می‌تواند جای هر کدام دیگر از بچه‌ها حرف بزند و هیچ کدام از آنها کوچکترین اعتراضی نمی‌کنند چون علی زیاد مثل خودشان حرف می‌زند، من آدم بی‌قراری هستم. مسئله زیاد یاد دارم ولی در آن واحد به چند جا فکر کنم.

علی: پیام شخصیت جیبی دارد. در وقت بخوابیم یک نفر را به انجام کاری راضی می‌کنیم. پیام را می‌فرستیم جلو. اگر به کاری ایمان داشته باشد، هر جور باشد انجامش می‌دهد. پیام و اگر می‌تواند، می‌فرستیم جلوی کارها. باقیست به علی بگویم. اینجا باید خیلی مواظب باشی که سنگین و رنگین باشی. یک ربع بعد همه چیز به هم ریخته.

قدیمی ترین دوستانتان را به یاد می‌آوری؟

علی: آره... محمد مهدی بی‌آزار. من پهلوان بودم. یا چهل کیلو وزن و با بی‌آزاری و با او توبل و او توبل و می‌رفت بالا... او توبل و کلان بود و من شاگرد زربنگ کلاس. آخرش هم درستی را نیمه‌کاره با کرد.

می‌دانی الان کجاست؟

علی: آره، لوازم یاد یکی فروشی دارد. وضعیت هم خیلی از من بهتر است.

پیام: پیش از هر چیز «من» مان را می‌بینیم و فکر نمی‌کنیم که ما می‌توانیم وجود دارد. غول نمی‌آیم. توی گروه هم که هستیم حرف حرف خودمان است. غول نمی‌آیم. من آدم مطلبی هستم. در کار دیگری هم که دارم چندین نفر زیر دستم هستند و مدیرشان با من است. ولی توی کار آریان گاهی اوقات در مقابل تصمیم کسانی که خیلی از من کوچکتر هستند کوتاه می‌آیم هر چند که با نظرشان موافقت چندانی ندارم.

بخت فشار نمی‌آید؟

پیام: پیش از اندازه‌ای که فکر کنی فشار می‌آید ولی پذیرفته‌ام که آریان مال من نیست، مال ماست. ما ایرانی‌ها را از بچگی عادت نداده‌اند که کار گروهی کنیم. گروه را دوست داریم اما قواعد ماندن در آن را نمی‌دانیم. برای همین گروه که تشکیل می‌شود، طولی نمی‌کشد که از هم می‌پاشد.

روی دیوار دفتر تان عکس بیتل‌ها را نصب کرده‌اید. خودتان را شبیه آنها می‌دانید؟

پیام: (می‌خندد) من به قیافه می‌شناسشان.

صرف نظر از این تفاوت‌ها اگر تمساح یا سوسمار بودید چه کسی را می‌خوردید؟

پیام: هر کس که بیش پیش‌باید. خوشمزه‌ترین طعمه دم دستم را انتخاب می‌کنم.

علی: باید بینم در آن زمان چه کسی مشکل دارم. اگر الان باشد که خیلی‌ها را باید بخورم.